

## مذاکرات پراودا<sup>۱</sup>

تقریباً همانوقت که پدرم بازداشت شد یا کمی پیش از آن کمیتهٔ عاملهٔ کنگره غیر قانونی اعلام گردید. این وضع بجزریان حوادث در خارج توسعهٔ جدیدی بخشید. اگر کمیته تشکیل میگردید مسلماً اعضای آن دسته جمعی بازداشت میشدند. با استفاده از اختیارات فوق العاده‌ئی که بر رئیس داده شده بود، عده‌ئی اعضای علی‌البدل برای کمیته عامله انتخاب شدند. و بدین ترتیب چند تن از زنان هم عضو کمیتهٔ عامله گشتند که همسر کماله نیز یکی از آنها بود.

موقعیکه پدرم بزندان آمد وضع سلامتی من متزلزل بود. بزودی اوضاع نامساعد زندان هم بر وخامت حالش افزود. بدیهی است دولت نظر خاصی نسبت به او نداشت، حتی آماده بود که اگر بتواند کاری کند که وضع زندان کمتر ناراحت کننده باشد. اما نمیتوانستند در وضع زندان نئی تغییر مهمی بدهند ازین جهت کاری از ایشان ساخته نبود. اکنون در چهار سلول کوچک محوطهٔ زندانمان، چهار نفر بودیم. مدیر زندان پیشنهاد کرد که پدرم را به يك قسمت دیگر زندان منتقل کنند که جای بیشتری داشته باشد اما ما ترجیح دادیم که با هم بمانیم تا بتوانیم شخصاً مراقب حال و آسایش او باشیم.

آنوقوع ابتدای فصل بارانهای موسمی تابستان بود. ما نمیتوانستیم حتی در داخل سلولها، خود را کاملاً خشک نگاهداریم و از رطوبت محفوظ بمانیم زیرا باران اغلب از سقفها هم نفوذ میکرد. هنگام شب در زیر ایوانی که به سلولها وصل بود فقط سه متر در دو

۱ - پراودا يك زندان مرکزی در شهر «پونه» است که کاندی و بعضی از سران کنگره در آن بازداشت

متروسعیت داشت پیدا کردن يك جای مناسب برای تختخواب پدرم، کاری بسیار دشوار میشد. پدرم اغلب اوقات تب میکرد. بالاخره اداره زندان تصمیم گرفت که يك ایوان سر پوشیده وسیع و تازه بسازد. این ایوان ساخته شد و بهبود محسوسی در وضع ما بوجود آورد اما پدرم از آن استفاده نمی نکرد زیرا تقریباً در موقعیکه کار ساختمان آن پایان رسید پدرم را آزاد کردند. با وجود این لاقلاً ما که در آنجا باقی ماندیم میتوانستیم از آن استفاده کنیم.

در اواخر ماه ژوئیه سروصدای زیادی درباره کوشش «سرتیج بهادر ساپرو» و «م.ر. جایا کار» برای ایجاد آشتی و سازش میان کنگره و دولت، انتشار یافت. ما این مطالب را در روزنامه می که استثنائاً برای پدرم بزندان می آوردند خواندیم و در همین روزنامه میدیدیم که مکاتباتی میان لرد ایروین نایب السلطنه و آقایان مزبور صورت گرفته است و بعد هم اطلاع یافتیم که این باصطلاح «میانجی ها» با گاندی جی هم ملاقات کرده اند. ما هیچ نمیدانستیم که چه چیز آنها را به چنین فکری واداشته است و این ابتکار از طرف چه مقامی بوده است و تا کنون چه اقداماتی بعمل آمده است. بعدها خود این آقایان بما گفتند که اظهاریه مختصری که بصورت غیر رسمی از طرف کنگره منتشر شده بود و پدرم نیز چند روز پیش از بازداشتش موقعیکه در بمبئی بود با آن موافقت کرده بود آنها را به چنین فعالیتی برانگیخته است. این اظهاریه را ابتدا خبرنگار روزنامه «دیلی هرالد» در لندن منتشر ساخته بود و بعد هم در هند انتشار یافت. ظاهراً در این مورد با پدرم هم صحبت کرده بودند و او نیز آنرا تأیید کرده بود. در این اظهاریه<sup>۱</sup> تلویحاً گفته شده بود که اگر دولت بعضی شرایط پیشنهادی کنگره را بپذیرد ممکن است کنگره هم نهضت نافرمانی

۱- (بازداشت مولف) در این اظهاریه که در تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۰ در بمبئی تهیه شده بود و پدرم پانندیت مونی لعل هم با آن موافقت کرده بود چنین گفته میشود: اگر موقعیت مخصوصی پیش آید که دولت بریتانیا بعمل پیش بینی نشده تواند بوسیله کنفرانس میزگرد و با توافق پارلمان توصیه های مربوط با استقلال هند را بپذیرد لاقلاً تضمین خواهد کرد که از روی کار آمدن يك دولت مسئول در هند هواداری کند تا بتدریج و بر اساس تعدیل متقابل نظرها و با توجه بسوابق معتد ارتباط با بریتانیای کبیر و طبق روشی که در يك کنفرانس میزگرد قبول شود تمام قدرت تدریجاً به حکومت مسئول هند منتقل گردد. در صورت چنین تضمینی، پانندیت مونی لعل نهرو نیز با آن موافقت خواهد کرد و خواهد پذیرفت که آنرا بشظر گاندی جی و پانندیت جواهر لعل نهرو هم برساند. اگر چنین تضمینی داده شود و مورد قبول متقابل قرار گیرد ممکن است تصمیماتی برای برقراری آشتی از دو طرف اتخاذ گردد تا از یکسو کنگره نهضت نافرمانی عمومی را متوقف سازد و از سوی دیگر دولت از سیاست اعمال فشار و تضییقات خود دست بردارد و تمام زندانیان سیاسی مورد عفو واقع شوند و بدنبال آن کنگره نیز در کنفرانس میزگرد شرکت خواهد کرد تا بر اساس موازین مورد قبول متقابل در اتخاذ تصمیمات برای آینده مشارکت جوید.

عمومی را متوقف سازد. این پیشنهادات کاملاً مبهم بود و تا وقتی که پدرم با گاندی جی و من مذاکره نمی‌کرد وضع روشنی پیدا نمی‌کرد. البته بامن، از آن جهت که در آن سال ریاست کنگره را عهده دار بودم. بخاطر دارم که پدرم موقعیکه بازداشت شد و بزندان آمد می‌گفت از اینکه چنین اظهاراتی کرده متأسف است زیرا ممکن است اظهارات عجولانه او مورد سوء تفاهم واقع شود، همچنان که در واقع سوء تفاهمی هم بوجود آمد زیرا با وجود آنکه در باره آن توضیح زیاد داده میشد مردم باز هم در باره آن طور دیگری فکر می‌کردند.

روز ۲۷ ژوئیه ناگهان دیدیم که آقایان «ساپرو» و «جایا کار» به زندان ما آمدند و یک نامه از گاندی جی برای ما همراه آوردند. آنروز و روز بعد ما با آنها مذاکرات مفصلی بعمل آوردیم که برای پدرم بسیار خسته کننده بود و بر اثر آن شدت تب کرد. مذاکرات ما هیچ ثمری نداشت زیرا اختلاف نظر سیاسی ما بسیار شدید بود بطوری که زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدیم. انگار به یک زبان حرف نمی‌زدیم. در آن اوضاع و با آن شرایط که آنها پیشنهاد می‌کردند ما کوچکترین احتمالی برای سازش و ترک مخاصمه میان کنگره و دولت نمی‌دیدیم. ما حاضر نبودیم که پیش از دیدن رفقا و همکاران کمیته عامله و مخصوصاً پیش از دیدن گاندی جی و مشورت با آنها هیچ نوع نظری اظهار کنیم. در این باره شرحی هم به گاندی جی نوشتیم.

یازده روز بعد. روز ۸ ماه اوت دکتر ساپرو پیش ما بازگشت و پاسخی از طرف نایب السلطنه بر ایمان آورد که در آن بارفتن ما به زندان «یراودا» در شهر «پونه» که گاندی جی در آنجا زندانی بود مخالفتی نشده بود اما با هر نوع ملاقات ما با رهبران دیگر مانند «سردار وال بهای پاتل» و مولانا ابوالکلام آزاد و سایر اعضای کمیته عامله که هنوز آزاد بودند و مبارزه ضد دولت را دنبال می‌کردند سخت مخالفت کرده بود. دکتر ساپرو از ما پرسید که آیا در این شرایط نمی‌خواهیم گاندی جی را ملاقات کنیم. ما متذکر شدیم که همیشه خواهان ملاقات و مشورت با گاندی جی هستیم اما این ملاقات به نتیجه نمی‌رسد زیرا تا وقتی که ما نمیتوانستیم رفقا و همکاران کمیته عامله را به بینیم طبعاً نمیتوانستیم تصمیم قاطعی بگیریم. اتفاقاً همان روزی که در روز قبل در روزنامه می‌آوردند خواندیم که پلیس در بمبئی به یک هجوم وحشیانه نسبت به مردم پرداخته است و باز عده می‌را با لاتی مضروب و مجروح کرده است و در آن شهر «سردار وال بهای پاتل» و «مالاویا جی» و «تصدق شروانی» و سایر اعضای دائمی یا علی‌البدل کمیته عامله را هم توقیف کرده است. ما بدکتر ساپرو گوشزد کردیم که این قبیل اقدامات به حل مشکلات کمک نمی‌کنند و خواهش کردیم که موضوع را با نایب السلطنه کاملاً روشن سازد. دکتر ساپرو اصرار داشت که در هر حال بهتر است به زندان یراودا برویم و هر چه زودتر با

گانندی جی ملاقات کنیم زیرا در هر حال این ملاقات ضرر نخواهد داشت . ما متذکر شدیم که اگر پدرم و من به یراودا برویم باید دکترا سید محمود هم که در زندان ما بود همراه ما بیاید زیرا اوست دبیری کمیتهٔ عاملهٔ کنگرهٔ راعهده دار بود .

دو روز بعد ، روز دهم اوت ، پدرم ، سید محمود و من ، بایک قطار مخصوص راه آهن و تحت الحفظ بسمت « یونه » حرکت کردیم . قطار ما در ایستگاههای شهرهای بزرگ توقف نمیکرد و فقط در چند ایستگاه کوچک توقف کوتاهی داشت . با وجود این خبر مسافرت ما پیشاپیش بهمه جا رسیده بود . در همه جا ، در ایستگاههایی که قطار توقف نمیکرد و در طول راه جماعتی از توده های مردم اجتماع کرده بودند و نسبت به احساسات دوستانه نشان میدادند . خیلی دیر ، در حدود ساعت یازده بعد از ظهر به ایستگاه « کایرکی » در نزدیکی « یونه » رسیدیم . قبلا پیش بینی شده بود که در زندان یراودا ما را هم بهمان بندی که گانندی جی در آن زندانی بود ببرند تا بتوانیم هر چه زودتر با هم ملاقات کنیم . مدیر زندان سرهنگ مارتین برای ما تدارکاتی دیده بود . اما موقعی که ما رسیدیم ظاهراً طبق دستوری که نگهبانان ما از زندان ننی با خود آورده بودند و باو ابلاغ کردند از این تدارکات صرف نظر شد . البته سرهنگ مارتین این راز را بهمانگفت اما چند سؤالی که پدرم مطرح ساخت وضع را برایمان روشن کرد و دلیل این اقدام را فهمیدیم . دولت نمیخواست که نخستین ملاقات ما با گانندی جی بدون حضور آقایان ساپرو و جایا کار صورت پذیرد و میترسید که مبادا یک چنین ملاقاتی بنفع ما تمام شود و موقعیت ما را بهتر سازد و مقاومت مشترک ما را شدیدتر کند . بدینقرار آنشب و تمام روز و شب بعدی را در یک بند جداگانهٔ زندان یراودا گذرانیدیم . این وضع پدرم را سخت خشمگین و ناراحت میساخت . برای ما که از راهی دور و از زندان ننی برای دیدن گانندی جی آمده بودیم بسیار دشوار و خشم آور بود که اکنون در این وضع و در جوار گانندی جی باشیم و نتوانیم او را به بینیم .

بیش از ظهر روز ۱۳ اوت ما اطلاع دادند که آقایان ساپرو و جایا کار آمده اند و گانندی جی هم با آنها در یکی از اطاقهای ادارهٔ زندان منتظر ماست . پدرم بعنوان اعتراض نسبت به رفتاری که با ما شده بود این ملاقات را رد کرد و فقط بعد از توضیحات متعدد و معذرتهای مقامات زندان و قرار آنکه ماقبلا فقط با گانندی جی به تنهایی ملاقات خواهیم کرد ملاقات را پذیرفت . کمی بعد بنا برخواست ما « سردار پاتل » و « جی رامداس دولترام » نیز که پس از بازداشت در بیبی زندان « یراودا » منتقل شده بودند و همچنین خانم « سارو - جینی نایدو »<sup>۱</sup> که در قسمت زنانهٔ زندان یراودا زندانی بود نیز به ما ملحق شدند و در

کنفرانس ماسرکت کردند. آنشب، سید محمود و من رانیز به بند گاندی جی منتقل ساختند و ما تا پایان دوران اقامت موقتیمان در زندان یراودا در همانجا ماندیم. « سردار والپ بهای پاتل» و «جرامدس دولترام» رانیز چند روزی با ما در همان بند گذاشتند تا بتوانیم با هم مشورت کنیم.

کنفرانس و مذاکرات ما با آقایان ساپرو و جایا کاردر طی سه روز ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ اوت در محل دفتر زندان یراودا ادامه یافت. در آن مدت نامه‌هایی میان ما مبادله شد که در آنها نظر خود و شرایط حد اقل و عدول ناپذیر خود را برای الغای نافرمانی عمومی و آغاز همکاری با دولت قید کردیم. این اسناد بعداً در روزنامه‌ها هم انتشار یافت.

روز ۱۶ اوت پدرم که بر اثر این مذاکرات مفصل سخت فرسوده شده بود شدت تب کرد. در نتیجه ما نتوانستیم فوراً بزندان ننی بازگردیم و تا روز ۱۹ اوت در همان زندان ماندیم و بعد ما را باز با یک قطار مخصوص و فوق‌العاده تحت‌الحفظ بزندان ننی برگرداندند.

در مدت اقامتمان در منطقه بمبئی و در زندان یراودا دولت محلی بمبئی تمام مقدمات خود را بکار میبرد که چه در زندان و چه در سفر و سایل استراحت پدرم را فراهم سازد. بخاطرم هست که در شب ورود ما بزندان یراودا واقعه خنده آوری برایمان روی داد. کلنل مارتین مدیر زندان بسراغ پدرم آمد و از او پرسید که چه نوع غذائی میل دارد. پدرم در جواب گفت غذاهای بسیار ساده و سبک و بعد فهرستی از انواع غذاهای مختلف را شمرد که تمام خوراک روزانه او را از صبحانه که در بستر صرف میکرد تا شام شب، شامل میشد. (در زندان ننی معمولاً برایش غذا از منزل تهیه میکردیم.) فهرستی که او در کمال صداقت و سادگی برای مدیر زندان می‌شمرد در واقع همه غذاهای ساده و سبکی بود که برای یک بیمار لازم و مناسب است اما در زندان تعجب آور بنظر میرسید. اگر در هتل‌های معروف «ریتس» یا «ساووا» یا در هتل‌های بزرگ دیگر جهان میبودیم مدیران هتل هرگز از چنین فهرست غذائی تعجب نمی‌کردند و در نظر آنها این غذاها بسیار ساده و قناعت آمیز میبود اما در زندان یراودا این فهرست، بنظرشگفت آمیز می‌آمد و صورت خوراکیهای عجیب و غریب و نایاب را پیدا میکرد که مدیر زندان را متعجب میساخت. در آن شب حالت تعجبی که در قیافه سرهنگ مارتین پیدا شده بود و به تناسبی که پدرم فهرست خود را دنبال میکرد افزایش می‌یافت برای سید محمود و من وسیله سرگرمی و خنده شده بود. او در طول سالیان دراز ریاست زندان، بسیاری از رهبران سیاسی هند را در زندان خود نگاهداشته بود اما هرگز درخواستهای ایشان مخصوصاً در مورد غذا از حدود مقداری شیر بز و خرما یا وقتی که خیلی پر توقع میشدند از چند پرتقال تجاوز نمی‌کرد و باین جهت

در نظر او پدرم يك شخص غير عادى و يك زندانى تازه پرتوقع و حيرت انگيز بود .

سفر بازگشت ما از «پونه» به زندان «ننى» نيز مثل موقع رفتن بود. قطار فوق العاده ما از ايستگاههاى عمده سرعت ميگذشت تا مردم نسبت بمانند تظاهراتى نکنند. با وجود اين در تمام راه تقريباً همه جا اجتماعات بزرگى از مردم مدتها پيش از رسيدن ما جمع شده بودند و براى ما ابراز احساسات ميکردند . مردم در روى سكوهاى ايستگاهها ، و در کنار خطوط راه آهن جمع ميشدند. حتى گاهى بروى خطوط آهن مى آمدند تا حرکت قطار را کند و متوقف سازند مخصوصاً در «هارده» و «ايتارسى» و «سوها کپور» اين وضع تکرار شد و بزحمت توانستند حرکت قطار را متوقف سازند و از پيشامدهاى ناگوار جلوگيرى کنند .

حال پدرم بمرور بدميشد . دكترهاى متعدد براى ديدن او بزندان آمدند . هم طبيب مخصوص خودش وهم پزشكانى كه دولت ايالتى براى ديدنش ميفرستاد از اوعیادت ميکردند. بديهى است كه زندان براى بهبود يافتن او جاي مناسبى نبود بلكه بدترين جاها بود زيرا در آنجا هيچ نوع وسيله مراقبت و پرستارى وجود نداشت. معيذاً وقتى كه يكي از دوستان در روزنامه مى پيشهاد كرد كه او را بمناسبت بيمارىش آزاد سازند پدرم سخت بر آشفت و نگران شد كه مبادا مردم تصور كنند كه خود او چنين نظرى داشته و چنين پيشهادى با موافقت او منتشر شده است . حتى بلافاصله تلگرافى براى لرد ايروين نايب السلطنه فرستاد و متذكر شد كه بهيچوجه ميل ندارد در مورد او هيچ نوع ملاحظه و ارفاق استثنائى بشود. اما حالش روز بروز بدتر ميشد . وجودش تحليل ميرفت. بسيار لاغر و ضعيف شده بود. ديگر ساپه مى از او پيش نمانده بود . عاقبت بعلىت همين بيمارىش در روز ۸ سپتامبر درست پس از ده هفته زندان او را آزاد ساختند .

زندان ما بعد از رفتن او تيره و سرد و پيروح شد . تا وقتى كه او با ما بود مراقبت و پرستارى مختصرى كه از او ميكرديم برايمان كار زيادى بوجود مى آورد و همه ما ، سيد محمود ، نارمادا پراساد ، ومن از اينكه سرگرم بوديم و روزها مان با فعاليت ميگذشت خوشحال بوديم. ديگر بافتن پارچه و كارهاى دستى را کنار گذاشته بودم و حتى براى مطالعه كتاب هم وقت كمى داشتم . حالا كه او از پيش ما رفته بود زندگى ما بيشتر سرد و تهى بنظر ميرسيد و از صورت بيمزه و يكنواخت و كسل كننده سابق هم بدتر شده بود . حتى ديگر آوردن روزنامه روزانه را هم ممنوع ساختند . چهار پنج روز بعد . «رانجيت. س . پانديت»<sup>۱</sup> شوهر خواهرم نيز توقيف شد و او را بجاي پدرم بزندان ما آوردند .

۱- رانجيت س . پانديت - ازو كلاى دادگستري هند و از سران مبارز و شايسته نهضت ملي كنگره بود .

در سال ۱۹۲۱ باخانم ويجايبالكشمى ، خواهر بزرگ جواهر لعل نهرو ، ازدواج کرده بود . در سراسر عمر خود باتفاق

بیش از یکماه بعد، روز ۱۱ اکتبر دوران شش ماه محکومیت زندانم بسر رسیده و زندان « ننی » را ترك گفتم. میدانستم که مدت زیادی آزاد نخواهم ماند. در خارج مبارزه ادامه داشت و با شدت بیشتری دنبال میشد. کوششهای « میانجی‌ها » یعنی آقایان ساپرو و جایا کار بجائی نرسیده بود و درست در همان روز که من آزاد میشدم یکی دو فرمان جدید دولت برای فشارها و تضییقات تازه ترا اعلام گردید. من خیلی از آزادی خود خوشحال بودم. با کمال بیقراری میخواستم در مدت کوتاه آزادیم بشکل مؤثری در مبارزه شرکت جویم و کاری انجام دهم.

همسرم کماله در آنوقت در الله‌آباد بود و با کمال فعالیت برای پیش بردن کارهای کنگره مبارزه میکرد و میکوشید. پدرم در ییلاق « مسوری » مشغول معالجه و استراحت بود. مادر و خواهرانم هم با او بودند. من هم بعد از يك روز ونیم اقامت در الله‌آباد که فوق‌العاده پراشتغال بود با تفاق کماله، مسوری رفتم.

مسئله مهمی که در آنوقت در برابر ما قرار داشت این بود که بدانیم آیا موقع مناسب برای مبارزه از طریق اعتصاب دهقانان و عدم پرداخت مالیات در مناطق روستائی فرار سیده است یا نه؟ موقع دریافت بهره مالکانه و مالیاتهای کشاورزی نزدیک میشد. تحصیلداران مالیات کارشان آسان نبود و با اشکال مواجه میشدند. بعلت بحران اقتصادی جهان قیمت محصولات کشاورزی بشکل فوق‌العاده و ناگهانی سقوط کرده بود. تأثیر بحران اقتصادی جهانی اکنون در هند هم کاملاً محسوس بود.

بنظر میرسید که اکنون برای اعلام اعتصاب عدم پرداخت مالیاتهای کشاورزی موقع مناسبی است و يك چنین اعتصابی، هم از نظر كمك به نهضت نافرمانی عمومی و مسالمت‌آمیز و هم بصورت يك فعالیت مستقیم میتواند مفید و مؤثر واقع شود. خوب پیدا بود که هم مالکین و هم دهقانان هر دو از وضع خود ناراضی بودند و نمیتوانستند سهم مالیات مقرر خود را برای محصول آن سال بپردازند. اگر ذخیره‌ئی می‌داشتند باید از ذخایر خود استفاده کنند و گرنه ناچار باید از راه قرض کردن سهم مالیاتی خود را بپردازند. معمولاً زمیندارها و مالکین ذخیره‌هایی داشتند و اگر هم نداشتند به آسانی میتوانند از اعتبار خود استفاده کنند و قرض بگیرند اما دهقانان و اجاره‌داران فقیر که همیشه در لب پرتگاه ورشکستی و قحطی زندگی میکردند هیچ اعتباری هم برای قرض کردن نداشتند. در هر کشور دموکراتیک یا در هر جا که کشاورزان متشکل و سازمان یافته میبودند و نفوذی میداشتند معال بود که در چنین وضع و شرایطی بتوان آنها را به پرداخت تمام مالیات مجبور

---

همسرش و سایر خانواده در مبارزات ملی شرکت مؤثری داشت و بارها بزندان رفت. در سال ۱۹۴۴ با مرکز زودرسی برگشت و اکنون خانم و بجایالکشمی نورو همسریوه او بنام «خانم پاندیت» در سراسر جهان معروفست - م.

ساخت اما در هند نفوذ دهقانان جز در جاهایی که کنگره کما بیش از ایشان حمایت میکرد رویهمرفته ناچیز بود البته هر وقت که وضع برای دهقانان تحمل ناپذیر میگشت و احتمال میرفت که شورشهای دهقانی پیش آید، نفوذ و موقعیت دهقانان افزوده میشد و در اوضاع محلی تأثیر و اهمیتی پیدا میکردند. اما در طی نسلها و نسلها دهقانان همواره سر نوشت دشوار و دردناک خود را تحمل کرده بودند بدون آنکه کمترین اعتراضی نشان بدهند و صدایشان در آید.

در گجرات که قسمت عمده دهقانان آن خرده مالکین هستند و در بعضی نقاط دیگر در این زمان اعتصاب مالیاتی در حال توسعه بود. در آن نواحی این اعتصابات جنبه کاملاً سیاسی داشت و بصورت قسمتی از نهضت نافرمانی شروع شده بود. در این مناطق سیستم «رعیت واری» رواج داشت و دهقانان مستقیماً با دولت سروکار داشتند. عدم پرداخت دهقانان در این مناطق مستقیماً در دولت‌های محلی اثر میگذاشت. اما در ولایات متحده مسئله شکل دیگری داشت زیرا مالکین بزرگ یعنی تعلقه دارها و زمیندارها میان دولت و دهقانان نقش واسطه را داشتند. اگر دهقان اجاره دار، از پرداخت سهم دولتی و مالیات مقرر خودداری میکرد نخستین عکس العمل نسبت باوا از طرف ارباب صورت میگرفت. بدین ترتیب در این ایالات دهقان مستقیماً با دولت تماس نداشت و با مالک روبرو بود و اعتصاب مالیاتی صورت مبارزه طبقاتی را پیدا میکرد. کنگره هم يك نهضت کاملاً ناسیونالیستی بود و در آن عده‌ئی از «زمینداران» میانه حال و چند تن از مالکین و زمینداران بزرگ عضویت داشتند. سران کنگره از اینکه دست با اقدامی ببرند که بمبارزات طبقاتی امن بزند یا عناصر زمیندار را تحریک کند سخت وحشت داشتند. بدین جهت در طول ششماهگی که از آغاز نهضت نافرمانی میگذشت از دعوت مردم برای يك اعتصاب مالیاتی عمومی در مناطق دهقانی خودداری کرده بودند در حالیکه بنظر من اوضاع برای آغاز چنین اعتصابی مساعد و آماده بود. من از اینکه باین ترتیب یا بهر ترتیب دیگر مبارزه طبقاتی توسعه پذیرد ترسی نداشتم و بدم نمی آمد. اما میدانستم که کنگره با آن صورتی که داشت نمیتوانست مبارزه طبقاتی را رهبری و سرپرستی کند. معیناً کنگره نمیتوانست که از هر دو گروه هم زمیندارها و هم دهقانان اجاره دار - دعوت کند که با اعتصاب مالیاتی پردازند. مسلماً زمیندارهای میانه حال از این دعوت میگریختند و مالیاتی را که دولت مطالبه میکرد میپرداختند اما مسئولیت به عهده خودشان بود و کار آنها جنبه فردی پیدا میکرد و صوت نهضت را نمیداشت.

وقتی که من از زندان بیرون آمدم بنظرم رسید که موقعیت، هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی برای آغاز مبارزه اعتصاب مالیاتی در مناطق روستائی مساعد است.



مشکلات و ناتوانیهای اقتصادی کشاورزان کاملاً نمایان و محسوس بود. از نظر سیاسی نهضت نافرمانی ما در ولایات متحده هر چند هنوز بشدت ادامه داشت اما مجموعاً و از جهات مختلف رو به ضعف نهاده بود. هنوز مردم بتعداد معدود و گاهی هم بتعداد زیاد بزندانها میرفتند اما رو بهمرفته محیط شدت و هیجان خود را از دست داده بود. مردم شهری و طبقات متوسط از «هرتال»ها و نمایشات در خیابانها و تظاهرات دائمی خسته شده بودند. بخوبی روشن بود که باید خون تازه‌ئی در رگ نهضت تزریق کرد و تنور مبارزه را گرم ساخت. آیا چنین نیروئی جز در میان دهقانان در کجا وجود داشت؟ ذخایر این نیرو فراوان بود. این نیرو جدید میتواند دوباره به نهضت ضعیف شده جان بدهد زیرا با منافع توده‌های مردم بستگی داشت. چنین اقدامی بخصوص از آن جهت برای من اهمیت داشت که جنبه‌های اجتماعی و طبقاتی هم پیدا میکرد.

در مدت کوتاه يك روز و نیمى که در الله آباد بودم درباره این موضوع با همکارانم به تبادل نظر پرداختیم. با يك اعلامیه مختصر، کمیته ایالتی کنگره را دعوت کردیم و بعد از مباحثات زیاد تصمیم گرفتیم که بدون آنکه خود کنگره اعتصاب مالیاتی را رسماً اعلام کند بطور غیر مستقیم باین کار پردازد و ابتکار را بعهده سازمانهای محلی و بخش‌های مختلف بگذارد. ما در هیچ جای استان این مبارزه را از طرف خود کنگره اعلام نمی‌کردیم بلکه شوراهای اجرایی محلی بدون تفاوت و امتیاز گذاردنی، هم به زمینداران و هم به دهقانان رجوع میکردند و از هر دو دسته میخواستند که از پرداخت مالیات خودداری کنند. باین ترتیب دعوت ما صورت بیطرفانه پیدا میکرد و رنگ طبقاتی نمیگرفت. البته ما میدانستیم که در عمل دهقانان خواهند بود که باین دعوت بشکل مؤثری پاسخ خواهند داد نه زمینداران و مالکین.

سازمان محلی الله آباد با استفاده از اجازه‌ئی که باین ترتیب از سازمان ایالتی کنگره بدست آورده بود تصمیم گرفت که در این راه پیشقدم شود و برای دیگران سر مشقی فراهم سازد. بدین جهت قرار شد که کنفرانسی از نمایندگان مناطق روستائی نزدیک ترتیب دهند و موعد این کنفرانس هم هفته بعد مقرر گردید. احساس میکردم که در نخستین روز آزادی از زندان کار خود را بخوبی و بشکل مؤثری آغاز کرده‌ام. و از این حیث از خودم راضی بودم. علاوه بر این همان روز در يك میتینگ بزرگ هم که در شهر الله آباد تشکیل شد يك سخنرانی مفصل ایراد کردم. همین سخنرانی بهانه باز داشت و زندانی شدن دوباره‌ام شد که چند روز بعد صورت گرفت.

بدینقراری که روز و نیم بعد از آزادی خود، در روز ۱۳ اکتبر باتفاق کماله بمسوری رفتیم که سه روز را با پدرم بگذرانیم. پدرم کمی بهتر بنظر میرسید. خیلی خوشحال بودم

که احساس میکردم حالش رو به بهبودی میرود و تصور میکردم که خطر از او دور شده است. آن سه روز مطبوع و آرام را همیشه در خاطر دارم. باز گشت به محیط خانوادہ چقدر برایم نشاط انگیز و خوشایند بود. دخترم «ایندیرا» و سه دختر کوچک خواهرم در آنجا بودند. بن با بچه‌ها بازی میکردم و گاهی اوقات يك دسته ملی ترتیب میدادیم و در حالیکه جوانترین بچه‌ها که دختر سه چهار ساله خواهرم بود پرچم سه رنگی بدست میگرفت و در جلو میرفت سایر بچه و من بدنبال او میرفتیم. دور حیاط حرکت میکردیم و سرود پرچم ملی خود را میخواندیم. افسوس که آن سه روز آخرین ایام خوشی بود که با پدرم میگذراندم و نمیدانستم که بیماریش بزودی او را برای همیشه از من جدا خواهد ساخت. پدرم هم فکر میکرد که دوباره بزودی مرا توقیف کنند و شاید بخاطر آنکه کمی بیشتر با من باشد ناگهان تصمیم گرفت که او نیز بالله آباد برگردد. کماله و من روز ۱۷ اکتبر از «مسوری» حرکت کردیم تا بتوانم برای شرکت در کنفرانس دهقانی که برای روز ۱۹ اکتبر تعیین شده بود بموقع بالله آباد برسم. پدرم هم آماده شده بود که روز ۱۸ اکتبر بدنبال ما حرکت کند.

سفر مراجعت ما بسیار پر ماجرا بود. در «دهرادون» تقریباً در لحظه حرکت قطار، پلیس ماده ۱۴۴ قانون جنائی را بمن اخطار کرد و متذکر شد که طبق آن نباید برای مردم سخنرانی کنم. در «لکنه‌و» که دوسه ساعت توقف کردیم باز همین ماده در انتظارم بود اما افسر پلیس نتوانست در وسط انبوه جمعیت بمن برسد و دستور را ابلاغ کند. در این شهر اجتماع بزرگی از طرف شهرداری ترتیب داده شده بود که ما پس از شرکت در آن با اتومبیل بسمت الله آباد حرکت کردیم. در بین راه هم چندین بار توقف کردیم تا در مجامع مختلف دهقانان که اجتماعاتی ترتیب داده بودند شرکت کنیم. بالاخره روز ۱۸ اکتبر در ساعات دیر شب به الله آباد رسیدیم.

صبح روز ۱۹ اکتبر پلیس یکبار دیگر ماده ۱۴۴ را بمن اخطار کرد؛ مسلم بود که دولت خود را برای توقیف و محاکمه من آماده کرده است و دیگر ساعات آزادیم محدود است. خودم هم بایقراری در انتظار تشکیل کنفرانس دهقانان بودم و دلم میخواست بتوانم پیش از بازداشتم لااقل در آن کنفرانس شرکت کنم. ما این کنفرانس را يك ملاقات خصوصی اعلام داشتیم که فقط نمایندگان دعوت شده در آن شرکت کنند و باین ترتیب عناصر خارجی نتوانند در آن راه یابند. عده زیادی از نمایندگان دهقانان منطقه الله آباد حضور داشتند و تا آنجا که بخاطر دارم تعدادشان به ۱۶۰۰ نفر میرسید. کنفرانس باشوق و هیجان فراوان آغاز اعتصاب و عدم پرداخت مالیات را در بخش الله آباد تصویب کرد. عده ذک که قلا گفته در میان عده از اعضای کنگره در باره موفقیت جنبش اعتصاب شك و

تردید وجود داشت زیرا نفوذ و قدرت زمینداران بزرگ و نیروی ترور و فشار آنها زیاد بود و در پشت سر آنها هم قدرت دولت قرار داشت. آنها تصور نمی‌کردند که دهقانان در چنین شرایطی جرأت کنند که دربارهٔ عدم پرداخت مالیات تصمیم بگیرند. اما عملادر میان آن یکپارزه‌ها و ششصد نفر نمایندهٔ دهقانانی که در کنفرانس شرکت کردند هیچ‌یک تقریباً هیچ تردید و تزلزلی دیده نمی‌شد و همه با اتفاق آراء این مبارزه را تصویب کردند. یکی از سخنرانان کنفرانس هم من بودم. اما نمیدانم آیا این سخنرانی هم نقض ماده ۱۴۴ و دستور ممنوع بودن سخنرانی در مجامع عمومی شمرده می‌شد یا نه؟ در هر حال این موضوع برایم اهمیت زیادی نداشت.

بعد از ختم کنفرانس، بایستگاه راه آهن رفتم تا در انتظار پدرم و سایر اعضای خانواده که قرار بود از مسوری وارد شوند بمانم. قطار تأخیر ورود داشت و همینکه مسافری رسیدند و من يك لحظه آنها را دیدم بلافاصله از ایشان جدا شدم تا در يك کنفرانس دیگر که باز هم مربوط به کار دهقانان بود و در آن عده‌ای از دهقانان اطراف و جمعی هم از اهالی شهر حضور می‌یافتند شرکت کنم.

ساعت از هشت بعد از ظهر گذشته بودم که من و همسرم خسته و کوفته از این کنفرانس برگشتیم. بایبصری می‌خواستم پیش پدرم بروم و با او صحبت کنم. میدانستم که او هم در انتظار من است زیرا در موقع رسیدن قطار نتوانسته بودیم پیش از چند لحظه با هم حرف بزنیم. در موقع برگشتن بخانه، اتوموبیل ما را تقریباً مقابل منزلمان متوقف ساختند و مرا بایک اتوموبیل پلیس از روی پلرود چمنا به محل زندان سابقم در زندان نئی بردند. کما که ناچار راه خود را تنها ادامه داد و بخانه رفت تا خانواده را که در انتظارم بودند از گرفتاری تازه‌ام مطلع سازد. موقعیکه ضربات زنگ، ساعت نه را اعلام میداشت یکبار دیگر از در بزرگ زندان نئی بدرون میرفتم.

## اعتصاب مالیاتی در ولایات متحده

پس از هشت روز غیبت ، دوباره بزندان ننی و بند سابقم برگشتم . دکتر سید محمود ، نارمادا پراسادورانجیت پانندیت همچنان در آنجا بودند . چندروز بعد در داخل محوطه زندان مرا باصطلاح محاکمه کردند . اتهامات من موارد متعددی داشت که تمام آنها در اطراف همان سخنرانی که روز بعد از آزادییم در میتینگ عمومی ایراد کرده بودم دورمیزد منها عناوینش فرق داشت . همانطور که در این موارد معمول ما بود بهیچوجه از خود دفاع نکردم و فقط بیانات مختصری خطاب به دادگاه اظهار داشتم . مطابق بند یک از ماده ۱۲۴ قانون جزا بنام اقدامات تحریک آمیز به ۱۸ ماه زندان و ۵۰۰ روپیه جریمه طبق قسمت دوم ماده ۱۸۸ قانون نیک و بعنوان سرپیچی از قانون به ۶ ماه زندان و ۱۰۰ روپیه جریمه و با اتهام تخلف از فرمان شماره ۴ سال ۱۹۳۰ که متن این فرمان را بخاطر ندارم نیز به ۶ ماه زندان و ۱۰۰ روپیه جریمه محکوم ساختند . چون دو محکومیت اخیر همزمان بود از آنها فقط یکی اجرا میشد و در نتیجه مجموعاً به دو سال زندان محکوم شدم بعلاوه اگر جریمه هارا نمی پرداختم پنج ماه هم از این جهت بر مدت زندان اضافه میشد . باین ترتیب پنجمین دوره زندانم آغاز گردید .<sup>۱</sup>

بازداشت مجدد و محکومیتم برای نهضت نافرمانی ما نتایج مثبتی داشت . بر اثر بازداشت من و جریانات مربوط به آن، نهضت ما گرمی و حرارت بیشتری بدست آورد و جان تازه‌تری گرفت . مخصوصاً فعالیت شدیدم در آن تأثیر فراوانی داشت . وقتیکه کماله خبر توقیف دوباره مرا برایش برده بود ابتدا خیلی ناراحت شده بود اما بلافاصله برهیجان و ناراحتی خود چیره شده بود . در حالیکه مشتش را بروی میزی که در برابرش قرار داشت کوبیده بود گفته بود که دیگر ناخوشی برایش کافیست و دیگر نمیخواهد یک آدم علیل و بیمار باشد و میخواهد بوظایف انسانی خود عمل کند . این تصمیم بسیار

۱- نویسنده دوران کوتاه زندان قابها را که در فصل ۱۶ بیان شده بحساب نیاورده است . م .

جسورانه و شهامت آمیز بود اما متأسفانه نمیتوانست بیماری شدیدی را که در درون اورخنه کرده بود از میان بردارد. با وجود این بعلمت همین اراده نیرومند و تصمیم آهنین پس از چند روز بهبود محسوس در حالش پیدا شد که همه اطرافیان را بحیرت انداخت. از چند ماه پیش یعنی از موقعیکه برای دیدن گاندی جی به زندان پراودا رفته بودیم، هنگام سرفه کردن خون از سینه اش خارج میشد. پس از آنکه تصمیم گرفت بهبودی یابد جریان خون قطع شد و تا چند روز اصلاً اثری از آن دیده نمیشد. خودش از این موضوع خیلی خوشحال شد و ضمن ملاقات کوتاهی که در زندان از من بعمل آورد بامسرت و پیروزی این خبر را بمن گفت. متأسفانه این مهلت بسیار کوتاه بود و کمی بعد دوباره اخلاطهای آمیخته بخون با مقدار خیلی بیشتری شروع شد و او را بشدت ضعیف ساخت.

در همان فرصت کوتاه پدرم بامنتهای اراده و نیروی سابقش بعنوان رئیس کنگره بکار پرداخت و نهضت نافرمانی را در سراسر هند توسعه داد. با مردم گوناگون و اهالی نقاط مختلف تماس میگرفت و بهر کس تعلیمات و دستورات لازم و مناسب را میداد. یکروز را برای انجام مراسم یادبود و تجلیل نهضت در سراسر هند تعیین کرد (و آن را روز ۱۴ نوامبر که روز تولد من بود انتخاب کرد). در آنروز در سراسر کشور اجتماعات وسیعی تشکیل گردید میتینگهای بزرگ برپا شد و مخصوصاً در این میتینگها متن نطقی را که من بخاطر آن بازداشت شده بودم در همه جا میخواندند، و در همه جا پلیس با ضربات لاتی خود برای متفرق ساختن اجتماعات هجوم میبرد. بقراریکه معلوم گردید در همان يك روز ۵۰۰۰ نفر را در سراسر کشور بازداشت کردند. در واقع در آنسال روز تولد من بشکلی کم نظیر و بیسابقه تجلیل گردید.

پدرم با آن حال بیماری که داشت، طبعاً از این همه ابراز مساعی و مجاهدت و کوشش و صرف نیرو و سخت صدمه میدید. من از او خواهش کردم که مدتی استراحت کند. بخوبی میدانستم تا وقتیکه در هند هست این استراحت برایش مقدور نخواهد بود زیرا فکرش همواره متوجه ما و معطوف بجریان نهضت و مبارزه خواهد بود و مردم هم که برای هر کار باو رجوع میکردند او را آسوده نمیگذاشتند. باین جهات پیشنهاد کردم که سفر کوتاهی در دریا بعمل آورد و به «رانگون» و «سینگاپور» و جزایر هند<sup>۱</sup> برود. پدرم نیز این فکر را پسندید. حتی قرار شد یکی از دوستان پزشکی هم در سفر همراهش باشد. با این تصمیم بکلکته رفت که از آنجا با کشتی حرکت کند. اما وقتی که باین شهر رسید حالش خیلی بدتر شد و نتوانست از آنجا دورتر برود. مدت هفت هفته در حومه شهر کلکته استراحت کرد. تمام اعضای خانواده با و پیوستند غیر از کماله که بیشتر اوقات در الله آباد

۱- این جزایر اکنون کشور مستقل اندونزی را تشکیل میدهند - م

بود و کارهای کنگره را انجام میداد .

ظاهراً دولت بعلت شرکت من در کارهای اعتصاب مالیاتی برای توقیف من عجله کرده بود . اما بازداشت وزندانی شدن من عملاً در پیشرفت نهضت اثر فراوان بخشید و شاید هیچ چیز باندازه توقیف من در همان روز بعد از کنفرانس دهقانی و در موقعیکه نمایندگان دهقانان هنوز در الله آباد بودند تأثیر بوجود نمی آورد . هیجان نمایندگان دهقانان که برای کنفرانس بالله آباد آمده بودند بعلت این بازداشت افزایش یافت و موقعیکه به دهات خود برگشتند با غیرت و حرارت فراوان خبر تصمیمات کنفرانس و اتفاقات شهری را به تمام دهقانان رساندند و بکار پرداختند بطوریکه دوروز بعد تمام آن منطقه وسیع اطلاع یافته بود که مبارزه اعتصاب مالیاتی آغاز شده است و در همه جا هم مردم با شورو هیجان شدید به آن پاسخ میگفتند .

در واقع در آن روزها مهمترین مشکلی که برای ما وجود داشت کارارتباط با مردم و تماس با توده ها بود . همیشه لازم بود اخبار و دستورات را بهمه برسانیم و به آنها بگوئیم که ما چه کرده ایم و آنها چه باید بکنند . معمولاً روزنامه ها از ترس فشار دولت و توقیف شدن نمیخواستند اخبار ما را منتشر سازند . چاپخانه ها نیز مترسیدند بیانه ها و انتشارات ما را چاپ کنند . نامه ها و تلگرافهای ما از طرف دولت سانسور و اغلب متوقف میشد . تنها وسیله نسبتاً مطمئن برای تماس ، استفاده از پیک ها بود اما همین پیک ها و قاصدهای ما هم اغلب توقیف میشدند و پلیس مانع رسیدن آنها بمقصد میشد . بعلاوه این وسیله بسیار گران تمام میشد و مستلزم وجود یک سازمان عظیم بود . معیناً این کار با موفقیت انجام میگرفت و نواحی ولایتی بطور دائم با مراکز ایالتی و مراکز بخشها تماس و ارتباط داشتند . اغلب انتشارات و نشریات و اخبار چاپی ما که غیرقانونی اعلام شده بود و معمولاً بطور منظم روزانه یا هفتگی با ماشین های دستی چاپ و تکثیر میشد بهمه جا میرسید و از همه جا درخواستهای روزافزونی برای دریافت آنها واصل میشد . در شهرها برای اطلاع مردم و رساندن اخبار از وسایل دیگری استفاده میکردیم . دستورات و اخبار را بوسیله جارچی های داوطلب و همراه با صدای طبل منتشر می ساختیم . طبعاً در این موارد جارچی بتوقیف میرفت ولی اهمیتی نداشت زیرا استقبال از زندان جزو تاکتیک های مبارزه ما بود اما تمام این وسایل فقط برای شهرها خوب بود و نمیشد آنها را در مناطق روستایی بکار بست . یکنوع تماس و ارتباط با مراکز روستایی بوسیله پیک ها یا رساندن نشریات بلی کپی شده وجود داشت اما کافی نبود و معمولاً خیلی طول میکشید تا اخبار و دستورها به دهات و روستاهای دوردست و پراکنده برسد .

در مورد کنفرانس دهقانان در الله آباد این مشکل برای ما حل شد . نمایندگان که

از نواحی مختلف روستائی و بخشهای مهم آمده بودند خودشان بخوبی در جریان قضایا قرار گرفتند و موقعی که پراکنده شدند تازه ترین اخبار و تصمیمات را باضافه خبر بازداشت و محاکمه من همراه خود بهمه جا و تا دور ترین دهات بردند. این نمایندگان خودشان برای ما یکپزار و ششصد نفر مبلغین مطلع و پر غیرتی شدند که میتوانند مبارزه اعتصاب مالیاتی را در مناطق خود اداره کنند و توسعه دهند. بدینقرار موفقیت نهضت برای شروع کار و رسانیدن دستور مسلم بود. بدون تردید دهقانان آن منطقه بدون هیچ ترس و دغدغه از پرداخت مالیات خودداری میکردند و این کار با قدرت شروع میشد. اما هیچ کس نمیدانست که آنها تا چه اندازه میتوانند در مقابل تهدیدها و فشارها و خشونت های مالکین و زمینداران بزرگ مقاومت و ایستادگی کنند.

دعوت ما برای اعتصاب مالیاتی خطاب به هر دو دسته یعنی هم زمینداران و هم دهقانان بود. بدین ترتیب دعوت ما صورت طبقاتی نداشت. اما در عمل اغلب زمیندارها حتی عده ای از کسانی که نسبت به نهضت و مبارزه ملی هواداری نشان میدادند مالیاتهای خود را پرداختند. فشار دولت بر آنها زیاد بود و آنها نتوانستند مقاومت کنند. ولی دهقانان مقاومت کردند و سهام خود را پرداختند و نهضت ما در واقع صورت ترمز دهقانی بخود گرفت. این نهضت از الله آباد به بعضی نواحی دیگر و ایالت متحده هم سرایت کرد. در بعضی از نواحی این ترمز بطور رسمی و علنی صورت نگرفت اما در عمل دهقانان سهام خود را نمی پرداختند یا اینکه در واقع بعلت سقوط قیمت ها قادر نبودند که مالیات خود را بپردازند. کار بجائی رسید که دولت و زمینداران تا چند ماه جرأت نکردند که برای دریافت مالیات دهقانان را تحت فشار بگذارند. آنها بوضع خود اطمینان نداشتند زیرا از يك طرف نهضت سیاسی نافرمانی عمومی در مقابلشان قرار داشت و از سوی دیگر با مشکلات اقتصادی که نتیجه بحران کشاورزی و سقوط قیمت ها بود مواجه بودند. این هر دو مشکل در یکدیگر اثر میگذاشت و دولت از احتمال يك شورش عظیم دهقانی بیسناک بود. دولت نمیخواست در آن موقع که موضوع «کنفرانس میزگرد» برای گفتگو درباره هند در لندن مطرح بود در خود هند شورش ها و هیجانات بیشتری بوجود آید و حوادثی روی دهد که دولت به خشونت و شدت عمل بیشتر متهم گردد.

اعتصاب عدم پرداخت مالیات در ولایات متحده نتایج مهمی بخشید و تا آنجا که مربوط باین ایالت بود موفقیت بسیار داشت. باین ترتیب هیجانات مبارزات از شهرها بمناطق روستائی منتقل گردید. مبارزه جان تازه ای گرفت و برای نهضت تکیه گاه وسیعتر و استوارتری بوجود آمد. هر چند اهالی شهر نشین ما کم کم خسته شده بودند و طبقات متوسط شهری بشکل نمایانی فرسودگیشان را نشان میدادند و رو بفرته نهضت در ولایات

متحده بهمان قوت اولی و حتی با شدتی بیش از هر وقت دیگر جریان داشت. اما در ایالات دیگر این انتقال هیجان از شهرها بدهات و از جنبه سیاسی به جنبه های اقتصادی تا این اندازه وسعت نیافت و در نتیجه در آن مناطق، همچنان شهرها مراکز حساس و بزرگ مبارزه باقی بودند و بهمین جهت هم يك حالت فرسودگی و رخوت روز افزون که نتیجه خستگی طبقات متوسط شهری بود در آن ها مشاهده میشد. حتی در شهر بمبئی که همیشه در مبارزات پیشرو دیگران بوده است حالت فرسودگی بشکل نمایانی افزایش مییافت. البته هنوز هم مقاومت و مخافت های مقامات رسمی، فشارها و تضییقات، هجومها و بازداشتها ادامه داشت اما همه اینها دیگر کم عمق و مصنوعی بنظر میرسید.

جنبه متشکل و هماهنگ مبارزه از دست رفته بود. نیروهای عمومی ضعیف شده بود و این امر هم کاملاً طبیعی بود زیرا غیر ممکن است که هیجان انقلابی توده ها را مدت درازی زنده و گرم نگاهداشت معمولاً این هیجانات صورت يك واقعه روز را پیدا میکند و بزودی فرو می نشیند. اما نهضت نافرمانی عمومی توانسته بود تا کتون چندماه بشکل نمایانی دوام بیاورد و حتی هنوز هم میتوانست بصورت آرام تر و همچون چراغی که فتیله اش پائین کشیده باشد برای مدت نامحدودی ادامه یابد.

بتدریج فشارهای دولتی افزایش می یافت. کمیته های محلی کنگره و جامعه های جوانان و سازمان های اجتماعی مترقی دیگر همه ممنوع و غیر قانونی اعلام گردید. طرز رفتار با زندانیان سیاسی در زندانها خیلی شدیدتر و بدتر شد. دولت مخصوصاً خیلی ناراضی و خشمگین بود که میدید زندانیان پس از خروج از زندان دوباره بفعالیت میپردازند و باز هم بدون نگرانی و اضطراب دوباره بزندان بر میگردند. این عجز و ناتوانی مقامات دولتی و بی ثمر ماندن تنبیهات و مجازاتهایشان، در روحیه آنها تأثیر فراوان میبخشید.

در ماه نوامبر یا اوایل دسامبر ۱۹۳۰ در زندانهای ولایات متحده زندانیان سیاسی را بعلت تخلف و سرپیچی از مقررات زندان بشلاق می بستند. خبر این حوادث حتی بما هم که در زندان نئی بودیم رسید. بعدها ما با این قبیل اخبار عادت کردیم زیرا حوادث بسیار ناگوارتری هم در زندانهای هند روی داد، اما در آنوقت این خبر تأثیر شدیدی در ما گذاشت. شلاق زدن زندانی حتی در مورد بدترین جنایتکاران هم در نظر من امری بیمورد و ناپسند بود. مسلماً این عمل در مورد جوانان و عناصر حساسی که بععل سیاسی بزندان می رفتند، و بعنوان تخلف از انضباط و مقررات، يك امر وحشیانه و تحمل ناپذیر بود. ما چهار نفری که با هم در يك زندان بودیم در این باره نامه اعتراض آمیزی برای دولت نوشتیم و چون در ظرف دو هفته جوابی بما داده نشد تصمیم گرفتیم بعنوان اعتراض و برای ابراز همدردی نسبت بسایر زندانیان يك اعتصاب غذای کامل اعلام داریم. مدت سه



شبانه روز - ۷۲ ساعت - اعتصاب غذای ما بصورت دقیق و کامل ادامه یافت . این مدت برای اعتصاب خیلی زیاد نیست اما هیچ پک از ما بروزه گرفتن و تحمل گرسنگی عادت نداشتیم و نمیدانستیم تا چه اندازه میتوانیم مقاومت کنیم . من شخصاً هرگز بیش از ۲۴ ساعت روزه نگرفته بودم .

ما این آزمایش را بخوبی و بدون آنکه با مشکلات مهمی مواجه شویم گذرانیدیم و من بسیار خوشحال بودم که میدیدم این کار آنقدرها هم که از آن بیم داشتم دشوار نبود . در این جریان من یک کار بسیار ابلهانه مرتکب شدم باین معنی که با وجود اعتصاب غذا ورزشهای روزانه خود را هم مثل سابق ادامه میدادم . تصور نمیکردم که اینکار برایم زیان بخش خواهد بود . مخصوصاً که ازچندی پیش احساس میکردم که دیگر سلامتیم بخوبی سابق نبود . هر کدام از ما بر اثر این اعتصاب غذا سه چهار کیلو لاغر شدیم و این ضعیف شدن غیر از هفت هشت کیلوئی بود که قبلاً بر اثر ماهها اقامت در زندان نئی لاغر و ضعیف شده بودیم .

علاوه بر این اعتراض و اعتصاب غذای ما ، در خارج از زندانها هم بعلت شلاق زدن زندانیان هیجانات اعتراضی پیش آمد که تصور میکنم بر اثر آنها دولت ایالتی و لایات متحده بزندانهایش دستور داد شلاق زدن را متوقف سازند . اما این دستور مدت زیادی نپایید و در حدود یکسال بعد در تمام زندانهای ولایات متحده و سایر ایالات بازم شلاق در مورد تنبیه زندانیان بکار میرفت .

صرفنظر از این قبیل حوادث اتفاقی ، زندگی عادی مادر زندان به آرامی میگذشت . هوا در آن وقت مطبوع بود زیرا فصل زمستان در الله آباد هوا خیلی خوبست . وجود رانجیت پاندیت شوهر خواهرم که با ما بود برایمان نعمتی بشمار میرفت زیرا او باغبان هنرمندی است و بر اثر مساعی او بزودی محوطه کوچک و شوم زندان ما با گلهای رنگین پوشیده شد . حتی در همان فضای محدود ، زمین کوچکی هم برای بازی گلف ترتیب داد . یکی از سر گرمیهای بسیار خوشایند ما در زندان نئی تماشای هواپیماهایی بود که از بالای سرمان پرواز میکردند . الله آباد یکی از بزرگترین فرودگاهها برای توقف هواپیماها . نیست که در خطوط هوایی میان شرق و غرب پرواز میکنند . هواپیماهای غول آسایی که به استرالیا ، جاوه ، یا هندوچین فرانسه میرفتند درست از بالای سر ما میگذشتند . از همه آنها بزرگتر هواپیماهای هلندی بودند که به « باتاویا »<sup>۱</sup> رفت و آمد داشتند . گاهی اوقات که شانس بیشتری داشتیم یکی از این غولهای هوایی را در صبحهای زود زمستانی و در موقعیکه هوا هنوز تاریک بود و ستارهها در آسمان بودند میدیدیم . هواپیماهای خطوط

۱ - باتاویا اکنون جاگارتا نام دارد و پایتخت کشور مستقل اندونزی است . م

بزرگ بسیار عریض بودند و انتهای باله‌اشان چراغ داشت. تماشای آنها که چراغ‌هاشان در روی زمینه تاریک آسمان می‌درخشید برایمان منظره بسیار لذت بخشی بود.

باندیت مدان موهن مالایاجی<sup>۱</sup> را هم از یک زندان دیگر بزندان نئی منتقل کردند. او را به بند ما نیاوردند و در جایی جدا از ما نگاه می‌داشتند. اما تقریباً هر روز او را می‌دیدیم یا شاید بآن جهت که من هر روز برای دویدن و ورزش کردن از بند بیرون می‌رفتم بیشتر می‌توانستم او را به بینیم. او یک رفیق و معاشر خوش صحبت و با روح بود که نسبت بهمه چیز یک علاقه و اشتیاق جوان حالت نشان میداد. با کمک رانجیت پاندیت به آموختن زبان آلمانی پرداخت و استعداد و حافظه قابل تحسینی داشت. موقعی که خبر شلاق زدن‌ها به ما رسید او هم در زندان نئی بود. او نیز از این ماجرا سخت متأثر شد و نامه اعتراض آمیز شدیدی برای فرماندار استان فرستاد. اما بزودی بیمار شد. او نمی‌توانست در آن وضع زندان، سرما را تحمل کند. بالاخره بیماری او شدت یافت و او را به بیمارستان شهر منتقل ساختند و کمی بعد پیش از آنکه دوران زندانش تمام شود بعلت بیماری آزادش ساختند. خوشبختانه در بیمارستان حالش بهتر شده بود.

روز اول سال، روز اول ژانویه، خبر بازداشت همسرم کماله را برایم تحفه آورد. من از این خبر شوقت شدم زیرا مدت‌ها بود که او هم دلش می‌خواست بدنبال سایر رفقاییش بزندان برود. ظاهراً اگر او و خواهرم و سایر رفقای ایشان نیز مرد می‌بودند مدت‌ها پیش بازداشت می‌شدند. در آن زمان دولت حتی المقدور از بازداشت زنان خودداری می‌کرد و باین جهت آنها تا مدتی از زندان مصون ماندند. اما حالا دیگر به آرزوی خود رسیده بود! با خود فکر می‌کردم که او از این پیش آمد چقدر خوشحال است اما در عین حال بسیار مضطرب و نگران شدم زیرا سلامتی او وضع متزلزلی داشت و می‌ترسیدم که اوضاع نامساعد زندان حالش را خیلی بدتر کند.

در موقع بازداشت کماله یک روز نامه نگار هم حضور داشته و از او پیامی خواسته بود. کماله در تحت تأثیر موقعیت هیجان انگیز و حساسی که برایش پیش آمده بود، و تقریباً بدون اراده پیام مختصری فرستاده بود که خصوصیات روحی او را کاملاً نمایان می‌سازد. در این پیام چنین گفته بود:

«خوشوقت و خوشحالم که می‌توانم راه شوهرم را دنباله کنم و قدم بقدم دنباله او بروم. امیدوارم که مردم پرچم مبارزه را شرفراز نگاهدارند.» احتمال دارد که او هرچه بفکرش می‌رسیده نگفته است زیرا او معمولاً خود را قهرمان مبارزه برای دفاع از حقوق زنان در مقابل جباریت مردان می‌شمرد. اما در آن لحظه غرور ملی یک زن مبارز هندی در

۱- به حاشیه صفحه ۷۷ رجوع شود. م.

او برانگیخته شده بود و حتی جباریت مردان را از خاطرش برده بود.

پدرم هنوز در کلکته استراحت میکرد و حالش خوب نبود اما خبر بازداشت و محکومیت کماله او را تکان داد و تصمیم گرفت فوراً به الله آباد برگردد. بلافاصله خواهر کوچکترم «کریشنا» را به آنجا برگرداند. خودش با تفاق سایر خانواده چند روز بعد حرکت کرد. روز ۱۲ ژانویه پدرم در زندان نشی بدیدنم آمد. او را پس از قریب دو ماه میدیدم و از دیدنش چنان مشوش شدم که بزحمت میتوانستم نگرانی خود را پنهان سازم. گویا متوجه نشد که وضع ظاهرش چقدر مرا مضطرب ساخته است و بمن گفت که حالش از روزهای اخیری که در کلکته بوده خیلی بهتر شده است. صورتش ورم کرده بود و ظاهراً تصور میکرد که این ورم بعلت يك عارضه موقتی است.

حالت صورتش مرا مضطرب میساخت بهیچوجه بخودش شبیه نبود. نخستین بار بود که این فکر بمغزم راه مییافت که زندگی او واقعاً بخطر افتاده است. این فکر مرا بلرزه انداخت. من همیشه هر وقت باو فکر میکردم او را با سلامتی و قدرت و نیروی فوق العاده اش بنظر میآوردم. هرگز فکر نمیکردم که ممکن است مرگ در وجود او هم راه یابد. خود او هم همیشه بفکر مرگ میخندید و آنرا مسخره میکرد و بما میگفت که در نظر دارد سالهای دراز زندگی کند. اما از چندی پیش متوجه بودم که هر وقت یکی از دوستان قدیمی زمان جوانیش میبرد او يك حالت تنهائی احساس میکرد. انگار که دیگر در این دنیا غریب و بیگانه شده بود. شاید هم فکر میکرد که پایان عمر خود او هم نزدیک میشود. معیناً این حالات او سرعت میگذشت و بزودی زنده دلی و نشاط او نمایان میشد. ما اعضای خانواده چنان با شخصیت کریم و گرمی محبت او مأنوس شده بودیم که هرگز نمیتوانستیم زندگی بدون او را تصور کنیم.

من از دیدن آن قیافه در او نگران شدم و فکرم سخت مغشوش گردید. با وجود این هرگز فکر نمیکردم که خطر در کمین او و بسیار نزدیک باشد. خودم هم نیدانم چرا در آنروزها حالم هیچ خوب نبود.

در همین اوان آخرین روزهای نخستین «کنفرانس میز گرد»<sup>۱</sup> در لندن پایان میرسید و ما از اینکه میدیدیم میکوشند با گلپای پر شکوه و ضیافتها و مراسم درخشان، آن سوگواری ملی ما را پنهان سازند بخنده می افتادیم. خنده می که در عین حال يك اثر ناگوار با خود همراه داشت. ما از اهانت و تحقیری که نسبت به هند شده بود می خندیم. تمام آن نطقها و سخنرانیهای خوش ظاهر و آن گفتگوها و مباحثات، غیر واقعی و بی معنی بنظر میرسید. اما این

۱- کنفرانسهای میز گرد در لندن با مشارکت نمایندگان دولت بریتانیا و جمعی با اصطلاح نمایندگان هند

تشکیل میشد که راه حلی برای آینده هند پیدا کند. در فصول آینده مطالب بیشتری در این باره نقل شده است. م.

حقیقت از آن میان کاملاً نمایان بود که حتی در موقعیکه دردناکترین محاکمات در کشور ما جریان می‌یافت و در حالیکه مردان و زنان مبارز ما با عالیت‌ترین مظاهر شهامت و دلیری در راه استقلال و وطن‌فداکاری می‌کردند کسانی از هموطنان ما هم بودند که مبارزه ملی را از خاطر می‌بردند و حتی کمک و مساعدت معنوی خود را بدشمن تقدیم می‌داشتند. برای ما بخوبی و خیلی بیشتر از پیش روشن می‌شد که در زیر سرپوش فریبنده «ناسیونالیسم» در حقیقت منافع اقتصادی متضاد در کار است و کسانی که منافع مستقر و موجودی داشتند سعی می‌کردند بنام «ناسیونالیسم» منافع و موقعیت خود را در آینده نیز مستحکم و محفوظ نگاهدارند. کنفرانس میزگرد مجموعه‌تی از نمایندگان منافع موجود و مستقر بود. بسیاری از نمایندگان شرکت‌کننده در آن با نهضت ملی ما بمبارزه پرداخته بودند، بعضی دیگر خود را با احتیاط بر کنار نگاه داشته بودند و گاه بگاه بما می‌گفتند «فقط کسانی که حوصله می‌کنند و صبردارند بکار خواهند آمد». اما وقتی که لندن کنفرانس میزگرد را تشکیل داد دوران انتظار آنان پایان رسید و همه بامنتهای علاقه نشان دادند که با بی‌صبری مشتاقانه آماده‌اند به آنجا بروند و در آن کنفرانس شرکت کنند.

در کنفرانس لندن بطور کلی چنین نظری وجود داشت که کنگره دائماً و بطور روز افزون متمایل بچپ می‌شود و توده‌ها هم بیش از پیش به آن می‌گروند. شرکت‌کنندگان کنفرانس بنا بر غریزه خود تصور می‌کردند که اگر یک تغییر و تحول سیاسی در هند بوجود آید خود بخود جهشی بسوی چپ خواهد داشت و کار بدست توده‌ها خواهد افتاد و طبعاً به تغییرات و اصلاحات رادیکال و اساسی منتهی خواهد شد و در نتیجه مصالح دستگاه حاکمه کنونی و صاحبان منافع مستقر و موجود بخطر خواهد افتاد. طبقه متمتع هندی و صاحبان منافع موجود در هند از چنین دورنمایی بوحشت می‌افتادند و در جهت مخالفت با هر نوع تغییر سیاسی قرار می‌گرفتند. آنها میل داشتند که انگلیسیها در هند بمانند و زمام امور را در دست خود داشته باشند تا آنها هم بتوانند منافع اقتصادی خود را در پناه تسلط بریتانیا محفوظ نگاهدارند. فکر واقعی که در ماورای مقاومت این عناصر وجود داشت همین بود و بهمین جهت اصرار داشتند که برای هندیک اساسنامه دومینیونی تهیه کنند و هند را بصورت یکی از دومینیونهای بریتانیا در آورند.

یکبار یکی از رهبران معروف لیبرال هند وقتی که دید من اصرار می‌ورزیدم که در صورت انعقاد قرار داد ویمانی با بریتانیای کبیر ارتش بریتانیا باید فوراً خاک هند را ترک گوید و ارتش هند هم تحت کنترل دموکراتیک دولت هند قرار گیرد. سخت خشمگین شد و حتی کار را بجائی رساند که در جواب من گفت اگر هم دولت بریتانیا به چنین امری تن در دهد او با تمام قوای خود بمخالفت خواهد پرداخت. او نه از آن جهت که در اوضاع کنونی چنین

امری دشوار بود بلکه از آنجهت که این امر موافق دلخواه او نبود. با خروج ارتش انگلیس از هند مخالفت میورزید گاهی هم این موضوع را پیش میکشید که ارتش بریتانیا باید برای دفاع از يك حمله و تجاوز خارجی در هند بماند. اما صرف نظر از احتمال یا عدم احتمال چنین تجاوزی نسبت به هند اصولاً برای هر فرد هندی این فکر غیر قابل قبول و حقارت آمیز است که خارجیان دفاع و حفاظت هند را عهده دار شوند. تصور نمیکنم کسانی که خواهان باقی ماندن ارتش بریتانیا در هند هستند واقعاً بخاطر چنین فکری و برای دفاع از چنین خطری باشد بلکه از آنجهت است که بقای ارتش بریتانیا در هند فقط برای حفظ منافع موجود طبقه حاکمه بر ضد خود مردم هند و برای از بین بردن آزادی و دموکراسی و جلوگیری از رشد و پیشرفت توده‌ها بکار میرود.

بدینقرار عموم نمایندگان کنفرانس میزگرد نه فقط از عناصر ارتجاعی و رهبران متعصب و کهنه فکر جدائی فرقه‌های مذهبی بودند بلکه کسانی هم که خود را مترقی و ملی مینامیدند آنهایی بودند که با دولت بریتانیا منافع و هدفهای مشترکی داشتند. در واقع اگر ناسیونالیسم چیز است که میتواند هم کسانی را که بخاطر مبارزه در راه آزادی، بوسیله دولت بریتانیا بزندان میروند و هم عناصری را که به دشمن میپیوندند و دست او را دوستانه میفشارند در بر گیرد باید گفت که چنین ناسیونالیسم مفهومی خیلی وسیع و گشاده دارد. در واقع ما چگونه میتوانستیم قبول کنیم که این قبیل عناصر هم خود را «ملی» و ناسیونالیست بشمارند.

يك دسته دیگر عناصر با اصطلاح دلیر و صریح البیان ملی هم در کشور ما بودند که هنگام نهضت «سوادشی»<sup>۱</sup> و تحریم کالاهای خارجی با کلمات گرم ما را بمبارزه تشویق میکردند و از استقلال و سواراج سخن میگفتند و اظهار میداشتند که هر فرزند وطن باید در این راه فداکاری کند و حتی خود را قربانی سازد اما این نهضت هرگز هیچ نوع فداکاری برای آنها پیش نمی‌آورد بلکه در موقعیکه وطن پرستان واقعی و مبارزین حقیقی راه استقلال دسته دسته بزندان میرفتند آنها دفا تر حساب خود را جمع میزدند و سودهای حاصله خود را حساب میکردند.<sup>۲</sup> کمی بعد موقعی که مبارزات ملی جنبه شدیدتری پیدا کرد و برای خود آنها هم تا اندازه‌ئی خطر ناک شد آنها لحن خود را آرام ساختند و حتی عناصر مبارز را «افراطی» مینامیدند و محکوم میکردند و با حریف پیمان می‌بستند و نسبت

۱- نهضت مصرف کردن کالاهای وطنی و ملی . م .

۲ اشاره به احیان صنایع بزرگ هند است که از مبارزه با کالاهای خارجی سود هنگفت میبردند و چون رقابت کالاهای خارجی وجود نداشت عایدات فراوان بدست می‌آوردند و فقط در این موقع نهضت ملی و مبارزه ضد خارجی را تشویق میکردند - م .

به او هواداری مینمودند.

ما اصولاً به کاری که کنفرانس میزگرد انجام میداد توجهی نداشتیم زیرا اصولاً کار آن خیلی دور از ما در انگلستان و بشکلی غیر واقعی و مبهم صورت میگرفت و مبارزات ما اینجا در شهرها و روستاهای هند ادامه داشت. ما نسبت به نمر بخش بودن فوری مبارزات یا نسبت بخطرانی که در پیش بود تصورات و خوشبینی‌های زیادی و بیجا نداشتیم با وجود این حوادث سال ۱۹۳۰ اعتماد فراوانی نسبت بقدرت ملی در ما بوجود آورده بود و با همین قدرت بود که بسوی آینده میرفتیم.

یک اتفاق هم در اواخر دسامبر یا اوایل ژانویه آن سال روی داد که ما راست متاثر میساخت. آقای «سری نیواسا ساستری» در نطقی که در شهر «ادیمپرو» ایراد کرد و در حالیکه ظاهراً آنجا را مظهر آزادی یافته بود! کسانی را که در هند بعلت شرکت در نهضت نافرمانی عمومی بزندان میرفتند مورد ملامت قرار داد. آن نطق مخصوصاً در آن موقع دل‌های ما را سخت بدرد میآورد زیرا هر چند که ما با آقای ساستری در سیاست اختلاف نظر داشتیم نسبت باوا احترام میگذاریم.

آقای «رمزی ما کدونالد»<sup>۱</sup> جلسات کنفرانس میزگرد را با یکی از نطق‌های باصطلاح خیرخواهانه و برادرانه که معمولش بود پایان رسانید و چنین بنظر میرسید که در نطق خود از کنگره ملی هند دعوت می‌کرد از اقدامات آشوب طلبانه دست بردارد و برای بوجود آوردن یک محیط صمیمانه و تفاهم به کنفرانس ملحق گردد. درست در همان اوان و در حدود نیمه ژانویه ۱۹۳۱ کمیته عامله در الله‌آباد اجتماع کرد و ضمن کارهای خود این نطق و پیام را هم مورد مطالعه قرار داد. در آنوقت من همچنان در زندان ننی بودم و میشنیدم که درباره آزاد ساختن من صحبت‌هایی میشود. پدرم که تازگی از کلکته بازگشته بود و مقام ریاست علی‌البدل کنگره را بجای من عهده‌دار بود با وجود بیماری و نامساعد بودن حالش اصرار کرده بود که اعضای کمیته عامله کنگره در کنار بسترش اجتماع کنند و به کارهای خود بپردازند. ظاهراً یکنفر پیشنهاد کرده بود که خوبست در پاسخ به اظهارات آقای «ما کدونالد» یک اقدام آشتی طلبانه صورت گیرد و نهضت نافرمانی آرام‌تر شود. این حرف پدرم را سخت آشفته ساخته بود و در حالیکه روی تختش نشسته بود گفته بود تا وقتی که هدف ملی پیروز نشود و استقلال بدست نیاید به هیچگونه سازشی

۱- شهرادیمپرو یا اومپورک در شمال بریتانیا و مرکز ناحیه اسکاتلند است. م.

۲- جیمس رمزی ما کدونالد که از سال ۱۸۶۶ تا ۱۹۳۷ زندگی کرده از مردان سیاسی معروف بریتانیاست

که رهبری حزب کارگر بریتانیا را داشت و از سال ۱۹۲۴ به بعد سه بار نخست‌وزیر شد و در آن موقع هم که کنفرانس میزگرد لندن برای رسیدگی بوضع هند تشکیل شد نخست‌وزیری را بعهده داشت. م.

تن نخواهد داد و حتی اگر لازم باشد مبارزه را به تنهایی هم ادامه خواهد داد. این تحریک عصبی برای حال او خیلی بد بود و ناگهان میزان تبش را بالا برده بود و پزشکان که فوراً آمده بودند اصرار کردند که همه بروند و او را آرام و تنها بگذارند.

کمیته عامله بر اثر اصرار جدی پدرم یک قطعنامه مبنی بر مخالفت با هر گونه سازش بتصویب رساند. اما پیش از انتشار این قطعنامه تلگرافی از لندن از طرف آقایان «سرتج بهادر ساپرو» و «سرینو اساستری» که خطاب به پدرم مخابره شده بود رسید و بوسیله او از کنگره درخواست شده بود که موقتاً از اخذ هر گونه تصمیمی خودداری کنند. تا آنها که عازم بازگشت بودند بیایند و بتوانند جریان مفصل مذاکرات را توضیح دهند. به آنها پاسخ داده شد که کمیته عامله کنگره نظر قطعی خود را در قطعنامه‌ئی که تصویب کرده اعلام داشته است اما تا وقتی که آقایان «ساپرو» و «ساستری» برسند انتشار آنها بتأخیر خواهند انداخت تا با ایشان هم مذاکره شود.

ما که در زندان بودیم از جزئیات این جریانات که در خارج میگذشت هیچ خبر درستی نداشتیم. فقط بطور مبهم میدانستیم که در بیرون اقداماتی در جریانست و از این جهت بسیار نگران بودیم. ما مخصوصاً در این فکر بودیم که روز ۲۶ ژانویه نزدیک میشود و باین ترتیب نخستین سال «روز استقلال» فرا خواهد رسید. فکر میکردیم آیا این روز را تجلیل خواهند کرد؟ بعداً اطلاع یافتیم که در آنروز در سراسر کشور اجتماعات عظیم و میتینگهای پر جمعیتی تشکیل گردید که در طی آنها تصمیم استقلال مورد تأیید عمومی واقع شده بود و قطعنامه جدیدی بنام «قطعنامه یادآوری»<sup>۱</sup> در همه جا بتصویب رسیده بود.

در واقع سازمان دادن و بوجود آوردن این تظاهرات وسیع و عمومی کاری بسیار مهم و موفقیتی بسیار بزرگ بود. بدون داشتن روزنامه، بدون استفاده از چاپخانه‌ها و حتی بدون کمک پست و تلگراف دوستان ما توانستند در یکروز و تقریباً در یک موقع در مراکز بسیار متعدد و بیشمار، حتی در اعماق دور افتاده‌ترین دهات متن قطعنامه جدید را بزبانهای عادی و مرسوم هر ایالت و هر ناحیه بمردم عرضه دارند و بتصویب برسانند. در بسیاری موارد، اجتماعات و میتینگها علیرغم مخالفت پلیس تشکیل شده بود و مورد هجوم و حمله نیروهای پلیس واقع گردید.

در همان روز ۲۶ ژانویه، در حالیکه من به سال پر مساجرای گذشته و به سال آینده‌ئی که با این روز در برابرمان بازمی‌شد فکر میکردم، کمی پیش از ظهر ناگهان در سلولم بمن خبر دادند که حال پدرم بسیار وخیم شده است و باید با عجله به منزلمان بروم. کمی بعد معلوم شد که من آزاد شده‌ام. شوهر خواهرم «رانجیت» نیز بامن آزاد گردید.

۱- متن این قطعنامه هم در آخر کتاب ضمیمه شده است - م.

آنروز عصر عده‌ئی از زندانیان سیاسی یعنی تمام اعضای اصلی و علی‌البدل کمیتهٔ عامله‌کنگره، در سراسر کشور آزاد شدند. دولت خواسته بود به‌افروختن فرصت دهد که دو رهم جمع شویم و اوضاع جدید و نتایج کنفرانس میزگرد لندن را مورد مطالعه قرار دهیم. بدین‌قرار از آنجا که من رئیس‌کنگره و از اعضای کمیتهٔ عامله بودم در هر صورت در آن شب مانند دیگران آزاد میشدم اما ظاهر آشفتگی حال پدرم سبب شده بود که مرا چند ساعت زودتر از دیگران آزاد سازند. همچنین در همان شب هم‌سرم کماله را نیز پس از بیست و شش روز زندانی بودن از زندان لکنه‌و آزاد ساختند زیرا او نیز یکی از اعضای علی‌البدل کمیتهٔ عامله‌کنگره بود.



## مرگ پدرم

پدرم را پس از دو هفته میدیدم زیرا آخرین بار او را در روز ۱۲ ژانویه موقعیکه برای دیدنم بزندان ننی آمده بود دیده بودم. در آنروز حتی حال ظاهریش مرا مضطرب ساخته بود از آنوقت تا حالا حالش خیلی بدتر شده بود. هوش و حواسش همیشه کاملاً بجا نبود اما اراده‌اش همچنان قوی و دست نخورده مانده بود و به نیروی همین اراده روح و جسمش را بفعالیت وادار میکرد.

از اینکه «رانجیب» و مرا دوباره میدید خیلی خوشحال شد. یکی دو روز بعد رانجیب را از آنجهت که جزو اعضای کمیتهٔ عامله نبود دوباره بزندان ننی برگرداندند. پدرم از این موضوع سخت متأثر شد و دائماً او را می‌طلبید. ازین گله داشت که در آنموقع که مردم از چهار گوشهٔ هند برای دیدن او می‌آمدند دامادش را از او جدا ساخته‌اند. این موضوع بقدری او را ناراحت میکرد که پزشکان را هم مضطرب ساخت. کاملاً پیدا بود که حالش سرعت بدتر میشود. تصور میکنم سه چهار روز بعد بود که بر اثر اصرار پزشکان، دولت ایالتی ولایات متحده دوباره «رانجیب» را آزاد ساخت.

روز ۲۶ ژانویه، یعنی همان روز که من از زندان بیرون آمدم، گاندی‌جی را نیز از زندان بر او آزاد ساختند. من با بیقراری انتظار داشتم که او را در الله آباد پیش خودمان به بینیم. وقتی که خبر آزادی او را دیدم گفتم او نیز همین حال انتظار را پیدا کرد. گاندی‌جی بلافاصله یعنی روز ۲۷ ژانویه از بمبئی حرکت کرد. در آن شهر يك متینگ عظیم برای استقبال پیروزمندانه از او تشکیل شده بود و چنان تجلیلی از او بعمل آوردند که تا آنوقت در بمبئی بیسابقه بود گاندی‌جی شب همانروز، دیر وقت به الله آباد رسید و پدرم در انتظار او همچنان بیدار مانده بود. وقتی او رسید چند کلمه‌ی با هم حرف زدند که در تسکین حال پدرم اثر نمایانی بخشید. همچنین آمدن گاندی‌جی برای مادرم هم بسیار مفید بود و برایش موجب تقویت و آرامش روحی شد.